

دیدگاه مشکل آفرین کانت درباره وجود و

ناکامی رویکرد منطقی در حل آن

میرسعید موسوی کریمی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/

چکیده

چرمی شیفر نشان داد که رویکرد کانت به مسئله وجود، دست کم دو نتیجه مشکل آفرین به بار می آورد. بر مبنای مشکل نخست، که «مشکل تناقض» نام گذاری شده است، نتیجه رویکرد کانت این است که «وجود»، هم محمول واقعی باشد، هم محمول غیرواقعی. بر مبنای مشکل دوم، موسوم به «مشکل بیهوده گویی»، دیدگاه کانت منجر به این نتیجه غیرقابل قبول می شود که موضوع هیچ گزاره ای مصداق دقیقی در خارج ندارد، یا هیچ حملی، حمل واقعی نیست. مقاله با صورت بندی این دو مشکل، شروع می شود. سپس آراء ریچارد کمپل و نیکلاس اوریت، ذیل عنوان «رویکرد منطقی»، توضیح داده می شوند. این دو فیلسوف، به کمک برخی حيله های منطقی، چون لحاظ «وجود» به عنوان محمولی صرفاً رابطی یا معرفی معیار تمییز بین محمول های واقعی و غیرواقعی، تلاش کرده اند راه حلی برای مشکلات پیش گفته بیابند. در این مقاله نشان داده می شود که راه حل های این دو فیلسوف، که می شود گفت از بهترین راه حل های منطقی هستند که تاکنون ارائه شده اند، رضایت بخش و مشکل گشا نیستند.

واژگان کلیدی: اراده، اصل دلیل کافی، خرد، خیر و شر، رنج و لذت، ملال، ستم

* . فارغ التحصیل مقطع دکتری در رشته فلسفه، دانشگاه بریستول (انگلستان)، استادیار فلسفه در دانشگاه مفید و دانشگاه صنعتی شریف. آدرس الکترونیک:

مقدمه

جرمی شیفر^۱ در مقاله‌ای که در سال ۱۹۶۲ تحت عنوان وجود، حمل، و برهان وجودشناختی منتشر کرد، نشان داد که رویکرد کانت به مسئله وجود، دست کم دو نتیجه مشکل آفرین به بار می‌آورد. بر مبنای مشکل نخست، که «مشکل تناقض»^۲ نام‌گذاری شده است، نتیجه رویکرد کانت این است که «وجود»، هم محمول واقعی باشد، هم محمول غیرواقعی. به عبارت دیگر، در حالی که به تصریح کانت^۳، گزاره‌های وجودی، ترکیبی هستند، رویکرد وی به این نتیجه متناقض منجر می‌شود که گزاره‌های وجودی باید تحلیلی باشند. بر مبنای مشکل دوم، موسوم به «مشکل بیهوده‌گویی»^۴، نتیجه غیر قابل قبول دیدگاه کانت این است که موضوع هیچ گزاره‌ای مصداق دقیقی در خارج ندارد (نوعی ایده‌لیسم معرفت‌شناسانه)، یا هیچ حملی، حمل واقعی نیست. (یعنی، همه گزاره‌ها همان‌گویانه یا شبه‌گزاره می‌شوند).

برخی از فلاسفه، بدون این که راه حلی برای این مشکلات ارائه دهند، هم‌چنان بر این ادعا پای می‌فشرند که اعتراضات کانت بر علیه «برهان وجودشناختی»^۵، بر مبنای آراء وی در مورد مسئله «وجود»، برهانی تام و کارآمد است.^۶ اما برخی دیگر، مشکلات فوق را چنان جدی دیده‌اند که دیدگاه کانت در مورد وجود را تناقض‌آمیز و غیر قابل قبول دانسته‌اند.^۷ گروهی دیگر نیز تلاش کرده‌اند با تعبیر مناسب از دیدگاه کانت، راه حلی برای این مشکلات بیابند. در بین این گروه، می‌توان گفت آراء چهار نفر، شامل ریچارد کمپل^۸، ادگار مورشر^۹،

1. Shaffer 1962: 307-325

۲. موسوی کریمی ۱۳۸۹: ۵۸-۳۹

3. Kant A597/B625

۴. موسوی کریمی ۱۳۸۹: ۵۸-۳۹

5. The Ontological Argument

۶. فهرستی مناسب، و در عین حال ناقص، از این فلاسفه در این منبع آمده است: Everitt 1995: 385-6.

۷. به عنوان مثال، جرمی شیفر (۱۹۶۲) و جی. مایکل یانگ (۱۹۷۶) از این گروه هستند. یانگ (۱۹۷۶: ۹۵) احتیاج می‌ورزد که دیدگاه کانت در مورد وجود به نتایج تناقض‌آمیزی منجر می‌شود که بر مبنای آن، گزاره‌های وجودی به هیچ وجه گزاره‌های واقعی نیستند، نه از نوع تحلیلی و نه از نوع ترکیبی؛ از این‌رو، چنین گزاره‌هایی قابلیت صدق و کذب ندارند. بنا بر این، «هیچ راهی وجود ندارد که بر مبنای آن، گزاره‌های وجودی به عنوان حملی (Predicative) و یا اسنادی (Attributive) محسوب شوند».

8. Campbell 1974: 95-99

9. Morscher 1985/6: 269-284

نیکلاس اوریث^۱ و جی. ویلیام فورجی^۲ مستحکم‌تر و قانع‌کننده‌تر است. در واقع با اندکی تسامح، آراء دیگرانی را که در این موضوع قلم زده‌اند، می‌توان ذیل آراء این چهار نفر دسته‌بندی کرد. در این مقاله، آراء کمپل و اوریث تحت عنوان «رویکرد منطقی» بررسی و نقد می‌شود.^۳ دلیل این نام‌گذاری این نکته است که کمپل و اوریث تلاش کرده‌اند به کمک برخی حیل‌های منطقی، که البته به زعم آنان منبعث از آراء خود کانت است، دو مشکل پیش‌گفته را حل کنند. هدف مقاله حاضر، ارزیابی و نقد راه‌های منطقی این دو فیلسوف معاصر برای حل این مشکلات است.

مقاله حاضر با صورت‌بندی دو مشکل «تناقض» و «بیهوده‌گویی» شروع می‌شود.^۴ شرح و توضیح آراء کمپل و اوریث، ذیل عنوان «رویکرد منطقی»، قسمت‌های بعدی مقاله را تشکیل می‌دهند. با بررسی و نقد این آراء، که ذیل هر رأی و در انتهای هر رویکرد به شکل جداگانه آمده است، نشان داده می‌شود که هیچ‌کدام از این آراء، راه حل رضایت‌بخشی برای مشکلات رویکرد کانت به مسئله وجود نیستند.

۱- مشکل تناقض

نگاه کانت به مقوله وجود، مبتنی بر تمایزی است که وی بین «محمول واقعی»^۵ («محمول تعیین‌کننده»^۶)، و «محمول غیرواقعی»^۷ می‌گذارد. کانت^۸ تصریح می‌کند که «هرچه را که بخواهیم می‌تواند به منزله محمول منطقی خدمت کند؛ حتی موضوع می‌تواند بر خودش حمل شود؛ چرا که منطقی، هر محتوایی را منتزَع می‌کند». کانت، البته، مشخص نمی‌کند مقصود وی از «محمول منطقی»^۹ چیست؛ هرچند به نظر می‌رسد که وی «منطقی» را به همان معنای «دستوری» (صرف‌ونحوی)^{۱۰} در نظر می‌گیرد. محمول‌های واقعی، به زعم کانت^{۱۱} (شماره‌ها و قلاب‌ها افزوده شده‌اند) محمول‌های منطقی هستند که واجد این ویژگی‌ها باشند:

1. Everitt 1995: 385-405

2. Forgie 2007: 511-523

۳. آراء مورشر و فورجی، تحت عنوان «رویکرد فرگه‌ای» در مقاله موسوی کریمی (۱۳۹۲)، با عنوان «مسئله وجود، دیدگاه مشکل آفرین کانت و ناکامی رویکرد فرگه‌ای»، در دست انتشار است.

۴. شایان ذکر است صورت‌بندی این دو مشکل عمدتاً برگرفته از مقاله موسوی کریمی (۱۳۸۹) است.

5. Real Predicate

6. Determining Predicate

7. Non-Real Predicate

8. Kant A598/B626

9. Logical Predicate

10. Grammatical

11. Kant A598/B626

«یک محمول تعیین کننده [واقعی] محمولی است که [۱] به مفهوم موضوع افزوده می‌شود و [۲] آن را بزرگ‌تر می‌سازد. در نتیجه، [۳] نباید پیشاپیش در آن مفهوم [موضوع] گنجانیده شده باشد.»

از طرف دیگر، به نظر کانت، [۴] گزاره‌های تحلیلی «هیچ چیزی را به وسیلهٔ محمول به مفهوم موضوع اضافه نمی‌کنند، بلکه صرفاً آن را به آن اجزاء مفهومی تجزیه می‌کنند که قبلاً در آن [موضوع] اندیشیده شده بودند، هر چند آشفته‌وار!»^۱؛ در حالی که، گزاره‌های ترکیبی «به مفهوم موضوع، محمولی را می‌افزایند که قبلاً به هیچ وجه در آن [موضوع] اندیشیده نشده بود.»^۲

اصول [۱] تا [۴] به معنای فرض تلازم منطقی بین «ترکیبی بودن گزاره» و «واقعی بودن محمول» است. به طوری که محمول گزاره‌های ترکیبی صرفاً می‌تواند «محمول واقعی» باشد، و «محمول غیر واقعی» تنها در گزاره‌های تحلیلی ظاهر می‌شود. به عبارت دیگر،

[۵] یک گزاره، ترکیبی است اگر و تنها اگر محمول آن واقعی باشد.

کانت^۳ هم چنین به صراحت تأکید می‌کند که:

[۶] «ما می‌پذیریم، همان‌گونه که هر خردمندی باید بپذیرد، که همهٔ گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند.»^۴

ترکیب [۵] و [۶] نتیجه می‌دهد که،

[۷] «وجود دارد»، «هست» و نظایر آن به عنوان محمول گزاره‌های وجودی، «محمول واقعی» هستند.

1. Kant B11

2. Kant B11

3. Kant A597/B625

۴. کانت هیچ برهانی بر این ادعا اقامه نمی‌کند که چرا همهٔ گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند. این ادعای وی بر علیه فلاسفه‌ای که برهان وجودشناختی را اقامه کرده‌اند، در واقع مصادره به مطلوب است؛ چرا که آنها بر این باورند که گزاره «خدا وجود دارد»، که در آن، خدا به معنای واجب‌الوجودی که وجودش ضروری است فرض شده است، گزاره‌ای تحلیلی است. به این نکته در مقاله باز خواهیم گشت.

کانت^۱ (شماره و قلاب افزوده شده‌اند)، اما، به صراحت ادعایی را مطرح می‌سازد که در تناقض آشکار با این نتیجه گریزناپذیر است:

[۸] «هستی» آشکارا یک محمول واقعی نیست؛ یعنی، مفهوم چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود.»

۲- مشکل بیهوده‌گویی

برهان کانت را برای اثبات این که چرا «وجود» به عنوان محمول نمی‌تواند چیزی را به مفهوم موضوع بیفزاید، می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

(۱) اگر «وجود» به مفهوم موضوع یک گزاره وجودی، چون «الف، وجود دارد»، افزوده می‌شد، این افزایش، مفهوم موضوع، یعنی «الف»، را تغییر می‌داد و آن را فریه‌تر می‌ساخت. در نتیجه، با مفهومی مواجه می‌شدیم، مثل الف*، که با مفهوم نخستین مورد نظر تفاوت داشت. در این صورت، موضوع تغییر یافته، یعنی «الف*»، نمی‌توانست نماینده و حکایت‌گر آن چیزی باشد که در ابتدا قصد داشتیم درباره آن صحبت کنیم، یعنی الف، و «بنا بر این، دیگر نمی‌توانستیم بگوئیم که مصداق دقیق مفهوم مورد نظر من وجود دارد.»^۲

(۲) اما، آشکار است که می‌توانیم ادعا کنیم که مصداق دقیق مفاهیمی که تصور می‌کنیم، وجود دارند.

(۳) بنا بر این، «وجود» به مفهوم موضوع چیزی را نمی‌افزاید.

برای توضیح برهان فوق، عبارت «سیاه‌چاله» را در نظر بگیرید. مفهوم این عبارت، حاکی از ماهیت و ویژگی‌های شیئی به نام سیاه‌چاله است؛ هرچند که ممکن است همه ویژگی‌های چنین شیئی را نشناسیم. بنا بر این، در گزاره «سیاه‌چاله، وجود دارد»، با استفاده از موضوع «سیاه‌چاله»، مفهوم «سیاه‌چاله» را به استخدام می‌گیریم تا چیزی درباره مصداق آن (یعنی، سیاه‌چاله) بیان کنیم. به بیان دیگر، در این جمله، مفهوم «سیاه‌چاله» به مصداق آن ارجاع می‌دهد. این جمله، اما، بیان نمی‌کند که سیاه‌چاله خصوصیتی به نام وجود، علاوه بر سایر خصوصیتاتی که قبلاً در مفهوم موضوع اندیشیده شده بود، دارد. بنا بر این، «وجود» نمی‌تواند به مفهوم موضوع چیزی بیافزاید.

1. Kant A598/B626

2. Kant A600/B628

به عبارت دیگر، اگر مفهوم «وجود» به مفهوم «سیاه‌چاله» اضافه می‌شد، آن را تغییر می‌داد، و بزرگ‌تر می‌ساخت. در این صورت، مفهوم نخستین به مفهومی چون «سیاه‌چاله بعلاوه وجود» یا «سیاه‌چاله موجود» تبدیل می‌شد. این مفهوم جدید، دیگر نمی‌توانست بازنمایاننده و حکایت‌گر آن چیزی باشد که ابتدا به عنوان مصداق «سیاه‌چاله» (یعنی، سیاه‌چاله) در نظر داشتیم. بنا بر این، اگر «وجود» به مفهوم موضوع چیزی می‌افزود، مفهوم تغییر یافته موضوع در گزاره‌های وجودی یا اصولاً هیچ مصداقی نداشت، و یا مصداقی متفاوت از آن چه ابتدا در نظر داشتیم، می‌یافت. اما، از آن جا که، به نظر کانت، هر دو نتیجه مردودند، مقدمه نیز خطاست، و لذا محمول «وجود»، هیچ چیزی را به مفهوم موضوع نمی‌افزاید. یعنی این که «وجود»، یک محمول واقعی نیست.^۱

اما، اگر چنین باشد، همان‌گونه که شیفر^۲ استدلال می‌کند، ادعای کانت، علاوه بر محمول «وجود»، واقعی بودن همه محمول‌های دیگر را نیز ممتنع می‌سازد؛ چرا که برهان فوق را می‌توان به تمام محمول‌ها تعمیم داد. به عنوان مثال، در گزاره «سیب، قرمز است»، محمول «قرمز» مفهوم موضوع را از «سیب» به چیزی چون «سیب قرمز» تغییر می‌دهد. در این صورت، موضوع گزاره، دیگر به همان مصداق مورد نظر ما ارجاع نخواهد داد - مصداقی که در ابتدا آن را تصور کرده بودیم (یعنی، سیب)، و قصد داشتیم بیان کنیم که قرمز است.

بنا بر این، موضوع گزاره‌هایی که محمولی به ظاهر واقعی دارند، به مصداق دقیق خودش ارجاع نمی‌دهد. به بیان دیگر، موضوعات هیچ گزاره‌ای بازنمایاننده و حکایت‌گر مصادیق و اشیاء واقعی نیستند. بنا بر این، «برهانی که نشان می‌دهد «وجود»، محمول «واقعی» نیست، هم چنین نشان می‌دهد که هیچ محمولی نمی‌تواند واقعی باشد».^۳ نتیجه این که، در حمل موضوع بر محمول، یا موضوع هیچ گزاره‌ای مصداق دقیقی در خارج ندارد (نوعی ایده‌الیسم معرفت‌شناسانه)، یا هیچ حملی، حمل واقعی نیست. (یعنی، همه گزاره‌ها همان‌گویانه یا شبه‌گزاره می‌شوند).

مطالب پیش‌گفته را می‌توان چنین خلاصه کرد: به نظر می‌رسد لازمه دیدگاه کانت در مورد وجود، اولاً، «مشکل تناقض» است که بر مبنای آن، «وجود»، هم، محمول واقعی می‌شود، و هم محمول غیرواقعی، و گزاره‌های وجودی، در حالی که از دیدگاه کانت ترکیبی هستند،

1. Kant A598/B626

2. Shaffer 1962: 309-10

3. Shaffer 1962: 310

تحلیلی نیز می‌شوند؛ ثانیاً، «مشکل بیهوده‌گویی» است که محذوری ذوحذین را به دنبال دارد؛ یا باید نوعی ایده‌الیسم معرفت‌شناسانه پذیرفته شود، و یا این که همه گزاره‌ها تبدیل به شبه‌گزاره و یا همان‌گویی شوند. آشکار است که بدون ارائه تعبیری از گفته‌های کانت که بتواند راه‌حل رضایت‌بخشی برای دو مشکل پیش‌گفته عرضه کند، هم رویکرد کانت غیر قابل قبول، و هم استدلال کانت بر علیه برهان وجودشناختی عقیم خواهد بود. در ادامه خواهیم دید که رویکرد منطقی از ارائه چنین تعبیر و راه‌حل رضایت‌بخشی ناتوان است.

رویکرد منطقی: «وجود» به مثابه محمولی خاص

۱. ریچارد کمپل و لحاظ «وجود» به مثابه محمول رابطی

کمپل ادعا می‌کند که تعریف کانت از «محمول واقعی» را می‌توان به گونه‌ای تعبیر کرد که هر دو مشکل تناقض و بیهوده‌گویی از بین بروند. پیشنهاد کمپل^۱ این است که در عبارت کانت،^۲ یعنی عبارت «یک محمول تعیین‌کننده [واقعی] محمولی است که به مفهوم موضوع افزوده می‌شود و آن را بزرگ‌تر می‌سازد»، کلمه «و» با عبارت «به گونه‌ای که» جای‌گزین شود. در این صورت خواهیم داشت:

«یک محمول تعیین‌کننده محمولی است که به مفهوم موضوع افزوده می‌شود به گونه‌ای که آن را بزرگ‌تر می‌سازد... [در مقابل، می‌توان فرض کرد که محمول] "وجود دارد" مفهوم موضوع را در گزاره‌های وجودی بزرگ نمی‌سازد، هر چند چیزی را به آن می‌افزاید که پیشاپیش در آن اندیشیده نشده بود.»^۳

نکته دیگر این که، از نظر کمپل، محمول تعیین‌کننده محمولی است که رابطه نزدیکی با شیوه تعیین و تحدید مفاهیم دارد. به عنوان مثال، محمول «ازدواج نکرده‌اند» در گزاره «مجردها ازدواج نکرده‌اند» تعیین‌کننده نیست، اما در گزاره «کودکان ازدواج نکرده‌اند» محمول تعیین‌کننده است؛ چرا که «ازدواج نکرده‌اند» و «مجردها» هم‌معنی هستند، در حالی که «کودکان» مفهومی متفاوت از آنها دارد. بنا بر این، برخلاف گزاره نخست، محمول در گزاره دوم، مفهوم موضوع را فرته‌تر می‌سازد. اما، کمپل^۴ تأکید می‌کند که، برخلاف نظر شیفر،

1. Campbell 1974: 96

2. Kant A598/B626

3. Campbell 1974: 96

4. Campbell 1974: 96

این رابطه افزایشی به این معنی نیست که حمل، نقش تجدید نظرکننده در معنی موضوع را هم بازی می‌کند.

بر مبنای این تعبیر از کانت، یک محمول تعیین‌کننده هر چند مشخصه بیشتری را به مفهوم موضوع اضافه می‌کند تا شرایط صدق آن را فراهم کند، «مفهوم چیزی را که حکم [قضیه] درباره آن است تغییر نمی‌دهد یا جای‌گزین نمی‌کند.»^۱ بنا بر این، هر چند این که آیا محمولی تعیین‌کننده است یا خیر بستگی به نوع رابطه آن با مفهوم موضوع دارد، در مورد «وجود» کانت تأکید می‌ورزد که اصولاً نمی‌تواند یک محمول واقعی باشد؛ چرا که هرگز نمی‌تواند به مثابه یک محمول تعیین‌کننده به کار گرفته شود.

در واقع، تفاوت بین تعبیرهای شیفر و کمپل در این است که بر مبنای تعبیر نخست، بین افزودن مفهوم به موضوع و بزرگ کردن (بسط)، و در نتیجه تغییر، آن تناظر و همبستگی برقرار است، در حالی که بر مبنای تعبیر دوم چنین تناظری وجود ندارد. به اختصار، تعبیر کمپل جهت رفع تناقض از آراء کانت را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

- یک محمول تعیین‌کننده به موضوع اضافه می‌شود، و آن را بسط می‌دهد.
 - یک محمول تعیین‌کننده موضوع را بسط می‌دهد، ولی آن را تغییر نمی‌دهد، یا جای‌گزین نمی‌کند.
 - محمول «وجود دارد» به موضوع اضافه می‌شود، ولی آن را بسط نمی‌دهد.
- بنا بر این تعبیر از کانت، گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند، چون محمول «وجود دارد» به موضوع اضافه می‌شود. در عین حال، «وجود دارد» محمول تعیین‌کننده نیست، چون موضوع را بسط نمی‌دهد. به این ترتیب، تناقض ظاهری در گفتار کانت از بین می‌رود. بعلاوه، چون محمول تعیین‌کننده موضوع را تغییر نمی‌دهد، یا جای‌گزین نمی‌کند، مشکل بیهوده‌گویی نیز حل می‌شود.

کمپل، اما، می‌پذیرد که تعبیر وی از کانت با آن چه کانت در جای دیگر می‌گوید در تناقض است؛ به خصوص در متن زیر که در آن، کانت^۲ اصرار می‌کند که «وجود دارد» اصولاً هیچ چیزی را به موضوع اضافه نمی‌کند:

1. Campbell 1974: 96

2. Kant A600/B628

«به مفهومی، که صرفاً امکان چیزی را بیان می‌کند، بدان سبب که من مصداق آن را چونان مطلقاً داده شده بینانیدشم (با بیان این که "او هست")، هیچ چیزی نمی‌تواند افزوده شود.» و «یک شیئی را از راه هرگونه و هر مقدار محمول تصور کنیم - حتی اگر کاملاً او را معین کنیم - بعد، علاوه بر آن، اگر بگوییم که این شیئی وجود دارد کمترین چیزی به آن نمی‌افزائیم.»^۱

اما از آن جایی که کانت^۲ تأکید می‌ورزد که «شیئی، آن گونه که واقعاً وجود دارد، به شکل تحلیلی در مفهوم من وجود ندارد، بلکه به مفهوم من به نحو ترکیبی اضافه می‌شود... با این حال از طریق وجود یافتن در بیرون مفهوم من صد دلارهای تصور شده کمترین افزایشی نمی‌یابند»، کمپل تلاش می‌کند که نشان دهد چگونه می‌شود «وجود دارد» چیزی را به مفهوم موضوع بیفزاید، ولی آن را بسط ندهد؟ پاسخ کانت، بنا به نظر کمپل^۳ این است که زمانی که بیان می‌کنیم «الف، وجود دارد» موضوع «الف» را به مثابه موجودی در نظر می‌گیریم که با مفهومی که در ذهن من وجود دارد، رابطه برقرار کرده است. بنا بر این، «وجود دارد» نمی‌تواند محمولی واقعی و تعیین‌کننده باشد، چون از نوع «محمول رابطی»^۴ است. به عبارت دیگر، نقش وجود، عبارت از قراردادن آن چه به آن اندیشیده‌ایم در زمینه تجربه و ادراک است.

کمپل برای توجیه مدعای خود به متن زیر نیز از کانت استشهد می‌جوید:

«گزاره "خداوند قادر مطلق است"، حاوی دو مفهوم است که هر کدام مصداق خود را دارند - خداوند و قادر مطلق. واژه کوچک "است" یک محمول اضافی نیست، بلکه تنها کارکردش این است که رابطه بین محمول و موضوع را برقرار کند.»^۵

کانت، بنا به تعبیر کمپل، در اینجا به سنت ارسطویی بازگشت می‌کند که در آن، گزاره از سه بخش موضوع، محمول و رابط تشکیل شده است، و این، خلاف رویکردی است که بعدها فرگه آن را پیش گرفت.

با توجه به این تعبیر، کمپل محمول «وجود دارد» را همچون بسیاری محمول‌های دیگر در نظر می‌گیرد که کارکرد مشابهی دارند. به عنوان مثال، در بیان این که «شهری در بیست

1. Kant A600/B628

3. Campbell 1974: 97

5. Kant A599/B627

2. Kant A599/B627

4. Relational Predicate

کیلومتری دورتر از این جا قرار دارد»، از محمولِ رابطی «بیست کیلومتری دورتر از این جا» استفاده می‌شود، هر چند که هیچ ویژگی آن شهر نشان دهندهٔ خصلت «بیست کیلومتری دورتر از این جا» نیست. در پاسخ به این اعتراض که مکان و موقعیت شهر باعث شده است تا این ویژگی به آن نسبت داده شود، کمپل ادعا می‌کند که موقعیت اشیاء چیزی جدا و مستقل از خود اشیاء نیستند. در واقع، در انتساب یک موقعیت به یک شیء، وضعیت آن شیء را در زمینهٔ تجربه و در ارتباط با سایر اشیاء می‌سنجیم؛ و این همان کاری است که «وجود» نیز انجام می‌دهد. یعنی، در هر دو مورد «موقعیت» و «وجود»، گزاره‌های ساخته شده ترکیبی هستند، و محمول، چیزی را به مفهوم موضوع می‌افزاید، اما آن را بسط نمی‌دهد. به عبارت دیگر، محمول گزاره، معرفت بیشتری درباره چستی شیء به ما نمی‌دهد.

خلاصه اینکه، اگر «وجود دارد» یک محمول واقعی باشد باید به گونه‌ای باشد که در تحلیل چستی یک شیء نقش بازی کند؛ به این معنی که تعیین کند آن شیء چیست. اما «وجود دارد» یک محمول رابطی است، و نمی‌تواند چنان نقشی داشته باشد. بنا بر این، «وجود دارد» محمول واقعی نیست. اما، در عین حال، گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند، چرا که ایجاد رابطه بین مفهوم و زمینهٔ تجربی آن در چنین گزاره‌هایی به معنای افزودن چیزی توسط محمول به مفهوم موضوع است. نتیجه این که، «وجود دارد» محمولی اصیل است، اما محمولی رابطی است. بنا بر این، برخلاف ظاهر آن، رویکرد کانت به مسئله وجود درست و سازگار است.^۱

کمپل و خلط وجود رابطی با وجود محمولی

کمپل در این نکته که، بنا بر نظر کانت، وجود هیچ‌گاه در تعریف چستی یک شیء وارد نمی‌شود، کاملاً بر حق است. این نکته، در واقع، یکی از کلیدهای اصلی جهت رفع تناقض ظاهری از گفتار کانت است. کمپل، اما، به جای بسط این نکته، نظریهٔ دیگری را پیش می‌نهد، که هر چند در بادی امر به نظر می‌رسد در حل مشکل تناقض کارآمد است، اما مشکلات بیشتری را به دنبال می‌آورد؛ مشکلاتی که از عدم تمایز بین «وجود محمولی» و «وجود رابطی» ناشی می‌شوند - یعنی فرض این که، «است» در گزارهٔ «الف، ب است» و «هست» در گزارهٔ «الف هست» به یکسان نقش «وجود رابطی» دارند. به عبارت دیگر، بر

1. Campbell 1974: 99

مبنای این تعبیر از کانت، در گزاره‌هایی از نوع نخست، واژه «است» بین دو مفهوم الف و ب، که هر کدام مصداق خود را دارند رابطه برقرار می‌کند. اما در گزاره‌هایی از نوع دوم، واژه «هست» رابطه‌ای را بین یک مفهوم و مصداق آن، یعنی یک شیء، برقرار می‌سازد.

اما، چنین تعبیری در مورد هر دو نوع گزاره، نادرست به نظر می‌رسد. در گزاره‌های نوع اول (یعنی، «الف، ب است»)، درست است که عناصر گزاره (موضوع، محمول، و رابط) را می‌توان، به مثابه مفاهیم، هم چون موجودات ذهنی در نظر گرفت که فقط در عالم ذهن وجود دارند. اما، این نیز بدون تردید درست است که ما گزاره‌ها را به کار می‌گیریم تا، نه در باره مفاهیم عناصر یک گزاره، بلکه درباره محکی آن مفاهیم حکمی را بیان کنیم؛ که البته می‌توانند موجودات واقعی، ذهنی، هویات افسانه‌ای و نظایر آن باشند. بنا بر این، در گزاره «خدا قادر مطلق است» درباره رابطه بین دو «مفهوم» صحبت نمی‌کنیم، که اصولاً معلوم نیست چنین رابطه‌ای چگونه قابل تصور است. بلکه حکمی را درباره رابطه هستی‌شناسانه دو چیز بیان می‌کنیم - که در این جا رابطه بین دو چیز واقعی است، یعنی خدا و صفت قادر مطلق.^۱ در واقع، همان‌گونه که پاتون^۲ نیز توجه کرده است، کانت در تقادی عقل محض تأکید می‌کند که نه تنها گزاره‌های ترکیبی، بلکه حتی گزاره‌های تحلیلی نیز درباره اشیاء هستند.

تعبیر کمپل در مورد گزاره‌های نوع دوم (یعنی، گزاره «الف هست») نیز بسیار مشکل آفرین است. اصولاً معلوم نیست که رابطه یک مفهوم با مصداق چه سنخ رابطه‌ای است. ممکن است ادعا شود که این رابطه، معرفت‌شناسانه است. اما، در این صورت، مشکل این است که نقش «هست» با «است»، برخلاف فرض اولیه، متفاوت خواهد بود؛ چرا که بدون تردید نقش «است» ایجاد رابطه هستی‌شناسانه بین موضوع و محمول است، نه رابطه معرفت‌شناسانه.

اما، اگر نقش «هست» نیز ایجاد رابطه هستی‌شناسانه بین یک مفهوم و مصداق آن باشد، چگونه می‌توان گزاره‌هایی چون «الف نیست» را توضیح داد؟ به نظر می‌رسد در اینجا «نیست» به معنی «وجود نداشتن»، و بر همین منوال «هست» به معنای «وجود داشتن»، باشد. به عبارت دیگر، در این حالت گزاره، وجود (یا عدم) هویتی را بیان می‌کند. واضح است

۱. حتی در گزاره‌هایی که موضوع آنها عباراتی چون «دایره مربع» یا «مفهوم الف» است، ما، نه درباره مفهوم آن عبارات، بلکه درباره محکی آنها صحبت می‌کنیم.

2. Paton 1936, 1: 214, fn. 3

که در این صورت، «وجود» نمی‌تواند صرفاً یک رابط چون «است» باشد، و دیگر نقش رابطه بین دو مفهوم، دو شیئی، یا یک مفهوم و یک شیئی را بازی نمی‌کند.

با توجه به چنین تفاوتی، استناد کمپل به منطق ارسطویی، برای توضیح دیدگاه خود از منظر تاریخی، غریب به نظر می‌رسد. در سنت ارسطویی به وضوح دو گونه قضیه «ثنائی» (مرکب از موضوع و محمول) و «ثلاثی» (مرکب از موضوع، محمول، و رابطه) از هم متمایز شده‌اند. در گزاره‌های نوع نخست، محمول همواره «وجود» است، که به آن «وجود محمولی» هم گفته می‌شود. در این نوع گزاره‌ها، چیزی بر چیزی حمل نمی‌شود، بلکه صرفاً وجود یا عدم چیزی بیان می‌شود. به عبارت دیگر، در خارج، تمایزی بین مصادیق موضوع و محمول این نوع گزاره‌ها نیست. اما در گزاره‌های نوع دوم، «است» صرفاً یک رابط، یعنی ابزاری منطقی، است، و نقش محمولی ندارد. در این نوع گزاره‌ها، همواره چیزی بر چیزی حمل می‌شود. به عبارت دیگر، هر کدام از موضوع و محمول، مصداق خود را دارند. تفاوت مهم دیگر این است که، برخلاف «هست» در گزاره‌های ثنائی، «است» در گزاره‌های ثلاثی، مثل «سه، فرد است»، «فیل صورتی، صورتی است»، «پری، غیر مادی است» و...، مستلزم وجود یا عدم موضوع نیست.^۱ در واقع، چنین تفاوت‌هایی باعث شد که برخی فلاسفه، چون فارابی،^۲ قرن‌ها پیش از کانت و فرگه، این بحث را پیش کشند که آیا «وجود» محمول است یا خیر.

مشکل تعبیر کمپل منحصر به این‌ها نیست. گزاره «خدا قادر مطلق است» در صورتی که حاکی از رابطه دو امر عینی باشد، در واقع مرکب از سه گزاره است: «خدا هست»، «قادر مطلق هست»، و «قادر مطلق متعلق به خدا است». نتیجه این که، هر گزاره ثلاثی مستلزم وجود دست کم دو گزاره ثنائی، و بنا بر این، فرض «وجود» به مثابه یک محمول، یا «وجود محمولی» است.

اما، مشکل عمیق‌تر تعبیر کمپل این است که گزاره‌های موجبه وجودی را به گزاره‌های همان‌گویانه (توتولوژی)، و گزاره‌های سالبه وجودی را به تناقض تبدیل می‌کند. بر مبنای این تعبیر، محکی موضوع گزاره‌های وجودی، یک شیئی (مصداق) است. به عنوان مثال، در گزاره «خدا هست» یا «خدا موجود است»، موضوع گزاره «یک شیئی است که در رابطه با مفهومی که دارم قرار می‌گیرد»^۳. یعنی، موضوع گزاره چیزی هم‌چون «خدای موجود» است. بنا بر

1. Hintikka 1981: 133

۲. فارابی ۱۳۴۵: ۹

3. Kant A599/B627

این، گزاره نخست تبدیل می‌شود به گزاره همان‌گویانه ای چون: «خدای موجود، موجود است.» همین‌طور، گزاره صادقی چون «پری دریایی وجود ندارد» به گزاره متناقض زیر تبدیل می‌شود: «پری دریایی موجود، وجود ندارد.»

اما، کانت را می‌توان به گونه‌ای تعبیر کرد که این مشکلات رفع شوند. مقصود کانت از این که در گزاره‌های وجودی، موضوع به مثابه یک شیئی در رابطه با یک مفهوم قرار می‌گیرد، چیزی جز بیان این نیست که آن مفهوم، واجد مصداق است. این همان دیدگاهی است که قرن‌ها پیش از کانت توسط ابن‌سینا^۱ بیان شد: لازمه تفکیک وجود از ماهیت، و تصریح به این نکته که وجود هیچ موجودی جزء ماهیت او نیست، این است که به جای «الف هست» و «ب نیست» به ترتیب می‌توان گفت که «الف، مصداق دارد» و «ب، مصداق ندارد». به عبارت دیگر، ماهیت الف، محقق شده، ولی ماهیت ب، محقق نشده است.^۲ ابن‌سینا و فلاسفه پیش از کانت، بر مبنای این تعبیر برای این نوع گزاره‌ها، «وجود» را نه تنها صرفاً به عنوان رابط در نظر نگرفتند، بلکه به آن نقش محمولی دادند. همان‌گونه که ویک^۳ تأکید می‌کند، کانت نیز با این تعبیر موافق است، و در دیدگاه کانت، وجود محمولی از وجود رابطی اساساً متمایز گشته‌اند. نکته، اما، این جاست که، با فرض چنین تمایزی، چه‌گونه می‌توان دو مشکل متناقض و بیهوده‌گویی را حل کرد؟ این پرسشی است که کمپل پاسخی برای آن ندارد.

۲. نیکلاس اوریت و معرفی معیار تمییز بین محمول‌های واقعی و غیرواقعی

نیکلاس اوریت^۴ مدعی است که تعبیرهای سنتی از اعتراض کانت علیه برهان وجودشناختی نادرست است. کانت، بنا به نظر اوریت، نه منکر سازگار بودن مفاهیمی چون «واجب الوجود» است، و نه امکان تحقق چنان موجوداتی را نفی می‌کند؛ و اگر کانت قصد چنین کاری کرده بود، استدلال وی هیچ قدرتی بر علیه برهان وجودشناختی نداشت. بلکه، «اعتراض کانت بر علیه برهان وجودشناختی کاملاً معرفت‌شناسانه است» (تأکیدها در متن اصلی).^۵ بنا بر این،

۱. ابن‌سینا ۱۳۸۳: ۳۹-۳۸

۲. باید توجه داشت هر چند ظاهر این نظریه شبیه رویکرد فرگه‌ای است، اما در واقع با آن متفاوت است. به عنوان مثال، در این نظریه، برخلاف نگاه فرگه‌ای، وجود، بنیادی‌تر از آن است که ویژگی مفاهیم باشد. برای بحث بیشتر نک:

موسوی کریمی ۱۳۸۹ و ۱۳۹۰.

3. Vick 1970: 361

4. Everitt 1995

5. Everitt 1995: 400

کانت انکار نمی‌کند که گزاره‌های وجودی تحلیلی صادق می‌توان داشت، بلکه مقصود کانت «این است که گزاره‌های وجودی آن‌گونه که توسط ما شناخته می‌شوند، ترکیبی هستند» (تأکیدها در متن اصلی).^۱

ادعای اوریت مبنی بر اینکه غالب تعابیر سنتی از کانت گمراه‌کننده‌اند، چندان نادرست نیست. اما، این سخن وی که رویکرد کانت در مورد دلیل ترکیبی بودن گزاره‌های وجودی اساساً معرفت‌شناسانه است، به تعبیری درست و به تعبیری دیگر نادرست است. تعبیر درست ادعا این است که، به نظر کانت، وجود چون هیچ چیزی را در خارج به شیئی نمی‌افزاید، به عبارت دیگر، چون وجود در خارج بر ماهیت و شیئیت شیئی اضافه نمی‌شود، پس از نظر عینی و در خارج هیچ ترکیب و سنتزی بین آنها وجود ندارد؛ هر چند به صورت ذهنی، مفهوم وجود از مفهوم شیئی (و ماهیت) جداست، و لذا به هم افزوده می‌شوند.^۲ در عبارتی که پیش از این از کانت^۳ نقل کردیم نیز این نکته تصریح شده است.

اما، از طرف دیگر، همان‌گونه که پیشتر نیز یادآور شدیم، از نظر کانت، برخلاف تقسیم جملات به ماتقدم/ماتاخر، که تقسیمی معرفت‌شناختی^۴ است، تقسیم جملات به تحلیلی/ترکیبی، اساساً تقسیمی معناشناختی است. بنابراین، زمانی که کانت در مورد گزاره‌های وجودی سخن می‌گوید باید بتوان تناقض ذکر شده در ابتدای مقاله را برمبنای رویکرد معناشناسانه حل کرد نه معرفت‌شناسانه. به نظر می‌رسد که خود اوریت نیز به این نکته واقف بوده، و لذا سعی کرده است راه حلی منطقی و معناشناسانه برای حل مشکل تناقض بیابد. در این مقاله، قصد ما پرداختن تفصیلی به این ادعا نیست که آیا رویکرد کانت در مسئله وجود، معناشناسانه بوده است یا معرفت‌شناسانه (هر چند، می‌توان به نوعی هر دو این رویکردها را جمع کرد)، بلکه می‌خواهیم تلاش اوریت برای حل مشکل تناقض را نقد کنیم.

راه حل اوریت برای حل مشکل تناقض مبتنی است بر تجدید نظر در تلازم منطقی بین «گزاره ترکیبی بودن»، از یک طرف، و «داشتن محمول واقعی»، از طرف دیگر، با استفاده از معرفی یک شرط اضافی. به عبارت دیگر، بنا به ادعای اوریت، محمول یک گزاره ترکیبی

1. Everitt 1995: 404

۲. به قول حاجی سبزواری ۱۵۰: ۱۸۰، ان الوجود عارض المهیة تصوراً و اتحاداً هویة

3. Kant A234

4. Epistemic

بودن شرط کافی برای لحاظ آن محمول به عنوان محمول واقعی نیست، بلکه یک شرط اضافی دیگر نیز مورد نیاز است. جمع این دو شرط، یعنی محمول یک گزاره ترکیبی بودن به علاوه شرط اضافی اوریت، معیاری مناسب فراهم می‌کند تا بر مبنای آن بتوان بین یک محمول واقعی، چون «قرمز»، و محمول غیر واقعی، مثل «وجود»، تمایز قائل شد. برای این کار، اوریت به جای اصل مورد نظر کانت، یعنی

[1] در گزاره‌ای به شکل «الف، ب است»، «ب» یک محمول واقعی است، اگر و تنها اگر، «الف، ب است» گزاره ترکیبی باشد؛

اصل جای‌گزین زیر را پیش‌نهاد می‌کند:

[1*] در گزاره‌ای به شکل «الف، ب است»، «ب» یک محمول واقعی است، و لذا چیزی را به «الف» اضافه می‌کند، اگر و تنها اگر: (۱) «الف، ب است» گزاره ترکیبی باشد، و (۲) «الف هست» مستلزم «الفی هست که ب است» نباشد. (شماره‌ها و قلاب‌ها افزوده شده‌اند.)^۱

به عنوان مثال، در گزاره «سیب، قرمز است»، محمول «قرمز است»^۲ هر دو شرط فوق را ارضاء می‌کند؛ چرا که، اولاً، گزاره، ترکیبی است، و ثانیاً، «سیب هست» مستلزم «سیبی هست که قرمز است» نیست. اما، گزاره «سیب، موجود است» هر چند از نظر کانت ترکیبی است، اما شرط دوم اوریت را ارضاء نمی‌کند؛ چرا که «سیب هست» مستلزم این است که «سیبی هست که موجود است». بنا بر این، محمول «قرمز است» واقعی است، و چیزی را به موضوع اضافه می‌کند، در حالی که محمول «موجود است» غیر واقعی است، و لذا هیچ چیزی را به موضوع نمی‌افزاید.

با این حیلۀ منطقی، اوریت در واقع تلازم منطقی بین «گزاره ترکیبی بودن»، از یک طرف، و «داشتن محمول واقعی»، از طرف دیگر، را رد می‌کند. این همان تلازمی است که مقدمه پنجم از برهان منجر به «مشکل تناقض» را تشکیل می‌داد. با انکار این مقدمه، اعتبار برهان نیز از بین می‌رود.

1. Everitt 1995: 394

۲. باید توجه داشت که این بر مبنای تحلیل فرگه است که در آن، هر گزاره از دو بخش اسمی و محمولی تشکیل می‌شود، و «قرمز است» (یا «قرمز») بخش محمولی جمله است. به عبارت دیگر، در این رویکرد، کلمه «است» نقش مستقل ربطی ندارد.

معیارِ اوریت نه شرط لازم و نه شرط کافی برای تمییز بین محمول‌های واقعی و غیرواقعی است.

مشکل این است که معیارِ اوریت نمی‌تواند نه شرط لازم و نه شرط کافی برای تمییز بین محمول‌های واقعی از غیر واقعی را فراهم کند. برای اثبات این ادعا، فرض کنید گزاره «الف، ب است» را با P ، «یک الف، وجود دارد» (یا «الفی هست») را با Q ، و «الفی هست که ب است» را با R نمایش دهیم. معیارِ اوریت بیان می‌کند که: «ب» یک محمول واقعی است، اگر و تنها اگر، $(1) P$ ترکیبی باشد، و $(2) Q$ مستلزم R نباشد. شرط (2) به این معنی است که، ممکن است Q صادق، ولی R کاذب باشد. «امکان» ذکر شده در این شرط می‌تواند «امکان منطقی» یا «امکان متافیزیکی» باشد. بنا بر این، معیارِ اوریت را می‌توان به دو شکل زیر صورت‌بندی کرد:

در گزاره‌هایی به شکل P (یعنی، به شکل «الف، ب است»)، «ب» یک محمول واقعی است، و لذا به «الف» چیزی می‌افزاید، اگر و تنها اگر دو شرط زیر تامین شوند: $(1) P$ ترکیبی باشد؛ و

$(2-1)$ از نظر متافیزیکی ممکن باشد که Q صادق ولی R کاذب باشد (صورت‌بندی قوی) یا

$(2-2)$ از نظر منطقی ممکن باشد که Q صادق ولی R کاذب باشد (صورت‌بندی ضعیف)

هر دو صورت‌بندی $(2-1)$ و $(2-2)$ مشکل‌ساز هستند. ابتدا صورت‌بندی $(2-1)$ را در نظر بگیرید. یافتن مثال نقض برای آن چندان مشکل نیست. به عنوان مثال، گزاره زیر را در نظر بگیرید: «هسپروس، فسفروس است.»^۱ این جمله، گزاره‌ای است ترکیبی که شرط (1) را تأمین می‌کند، اما شرط $(2-1)$ را ارضاء نمی‌کند. به عبارت دیگر، در این مثال، از نظر متافیزیکی غیرممکن است که Q صادق، ولی R کاذب باشد. همان حالت برای گزاره «آب، H_2O است»، نیز صادق است. در واقع، غالب گزاره‌هایی که در آنها محمول از جمله اجزاء

۱. این گزاره، مثال مشهور فرگه برای بررسی تمایز بین معنا و مصداق است. هسپروس، ستاره شام‌گاهی، و فسفروس همان ستاره صبح‌گاهی است. در حالی که در گذشته تصور بر این بود که این اسامی حاکی از وجود دو ستاره متمایز است، بعدها کشف شد این دو، در واقع یک ستاره هستند. به عبارت دیگر، معنای دو کلمه «هسپروس» و «فسفروس» متفاوت، ولی مصداق آنها یکی است.

یا ویژگی‌های ذاتی موضوع است مثال‌های نقض شرط (۲-۱) هستند. اوریت البته می‌تواند شرط خود را هم‌چنان حفظ کند، و مدعی شود که محمول‌هایی چون «فسفروس است» و « H_2O است» محمول واقعی نیستند، و چیزی را به موضوع نمی‌افزایند. چنین رویکردی، اما، بسیار مناقشه‌برانگیز خواهد بود. کم فیلسوفی است که بپذیرد چنان محمول‌هایی محمول‌های واقعی نیستند. این مثال‌های نقض هم‌چنین نشان می‌دهند که شرط مندرج در معیار اوریت برای تشخیص واقعی بودن یک محمول، شرط ضروری نیست.

در مورد شرط (۲-۲) مثال مشهور کانت را در نظر بگیرید: «۵ به علاوه ۷، برابر با ۱۲ است.» این گزاره، از نظر بسیاری از فلاسفه، از جمله خود کانت،^۱ هم ترکیبی است هم ضروری.^۲ از این رو، این گزاره، مثال نقض شرط (۲-۲) است؛ چرا که منطقاً غیر ممکن است که «۵ به علاوه ۷» باشد ولی «۱۲» نباشد. بازهم، انکار این که «۱۲ است»، هم‌چون «موجود است» محمول واقعی نیست، ادعایی موجه به نظر نمی‌رسد.

اوریت ممکن است اعتراض کند که، همان‌گونه که خود کانت نیز تأکید کرده است، ضرورت ریاضی متفاوت از ضرورت منطقی است. بنا بر این، مثال فوق الذکر، هرچند نشان‌دهنده ضرورت ریاضی است، اما چون حاکی از ضرورت منطقی نیست، نمی‌تواند مثال نقض (۲-۲) باشد. اما، حتی اگر چنین باشد، با به میان آوردن ضرورت منطقی، معیار اوریت دیگر شرط کافی برای تمایز محمول واقعی از محمول غیر واقعی نیز نخواهد بود؛ چرا که در این صورت، محمول «وجود دارد»، یا «موجود است»، هر دو شرط معیار اوریت را ارضاء می‌کند، و لذا باید، بر خلاف نظر کانت، محمول واقعی شمرده شود.

برای نشان دادن ادعای فوق، ابتدا باید ابهامی که در معیار اوریت است، زدوده شود. همان‌گونه که پیشتر، در بررسی آراء بولتسانو، اشاره شد، برخی از فلاسفه (به عنوان مثال، ماینونگ^۳، زالتا^۴، و ژاکوته^۵) بر این باورند که دلایل خوبی داریم که بین «وجود»^۶ و

1. Kant B16

۲. از نظر کانت (B15) گزاره‌های ریاضی به این دلیل مانع‌مقدم هستند که «آنها به همراه خود ضرورت را حمل می‌کنند که نمی‌تواند از تجربه استخراج شود.»

3. Meinong 1960

4. Zalta 1988

5. Jacquette 1996

6. Existence

«هستی»^۱، و لذا بین «وجود دارد» و «هست»، تمایز قائل شویم. بر مبنای این رویکرد، که سابقه آن را برخی به ابن سینا^۲ رسانده‌اند، «وجود»، بیان‌کننده یک نوع از تحقق هویات (به عنوان مثال، تحقق موجود واقعی)، و «هستی» بیان‌کننده نوع دیگری از تحقق هویات است (به عنوان مثال، تحقق هویات ممکن). بنا بر این، چنین گزاره‌ای معنادار است: «رستم هست (یعنی، مثلاً در افسانه)، اما وجود ندارد (یعنی، در دنیای واقعی)».

اما، برخی فلاسفه دیگر (به عنوان مثال کواين^۳، لوتیس^۴، و پریست^۵) با نگاه ماینونگی مخالفند، و با رد هرگونه تمایز بین «وجود» و «هستی»، دو محمول «وجود دارد» و «هست» را مترادف می‌دانند. باید توجه داشت این دیدگاه لازم نمی‌سازد که دامنه موجودات باید صرفاً به موجودات واقعی محدود شود. در واقع، «وجود دارد» و «وجود» (یا «هستی» و «هست») می‌تواند دو گونه لحاظ شود: «معنای محدود» و «معنای وسیع». حالت نخست شامل موجودات فیزیکی و غیرفیزیکی است که هویت‌های واقعی دارند، و مستقل از ذهن انسان‌ها، و این که ادراک شوند یا خیر، به صورتی واقعی تحقق یافته‌اند. در این معنا، «وجود دارد» (یا «هست») مترادف است با «واقعی است»، یا «واقعاً تحقق یافته است». تحقق‌گرایان^۶، که منکر هر نوع موجود غیر واقعی هستند، صرفاً به همین معنای محدود از وجود باور دارند.^۷ اما بر مبنای نگاه دوم، «وجود دارد» (یا «هست») به معنای «واقعاً وجود دارد» نیست، بلکه دامنه وسیعی دارد که نه تنها موجودات واقعی، بلکه انواع موجودات، اعم از واقعی، غیر واقعی، افسانه‌ای، ممکن، ذهنی و ... را در بر می‌گیرد. در واقع، بر مبنای این نگاه، هر چیزی را که درباره آن صحبت و یا فکر کنیم، به نوعی واجد وجود و هستی است - یا در جهان مستقل از ذهن، یا در ذهن، و یا در هر جای دیگر. در این مورد، «وجود» (یا «هستی») در مقابل «عدم» قرار می‌گیرد. بنا بر این، بر مبنای این دیدگاه غیرماینونگی، اعم از این که «وجود دارد» و «وجود» (یا «هست» و «هستی») در معنای محدود یا وسیع آن لحاظ شود، نامعقول خواهد بود چنان چه ادعا شود که «اشیائی هستند که وجود ندارند»، یا «اشیائی هستند که نه موجودند و نه ناموجودند».

1. Being

3. Quine 1980

5. Priest 2005

2. Morewedge 2001: 1-2 & 20-21

4. Lewis 1990

6. Actualists

۷. برای بحث بیشتر، نک: Menzel 2008

باتوجه به توضیح فوق، اینک فیلسوفی ماینونگی را در نظر بگیرید که بر این باور است که پری دریایی واقعاً وجود ندارد (یعنی، در معنای محدود وجود)، و بیان می‌کند که: «پری‌های دریایی، موجود هستند.» این، گزاره‌ای کاذب، و در عین حال ترکیبی است. بنا براین، شرط (۱) معیار اوریت را تأمین می‌کند. این گزاره، هم‌چنین می‌تواند شرط (۲-۲) را با این بیان ارضاء کند که: «منطقاً ممکن است که گزاره Q - یعنی، «پری‌های دریایی هستند» (به عنوان مثال، در افسانه‌ها) - صادق باشد، اما گزاره R - یعنی، «پری‌های دریایی هستند که وجود دارند» (یعنی، در جهان واقعی) - کاذب باشد.»^۱ به این ترتیب، برخلاف نظر کانت، معیار اوریت، «وجود دارد»، یا «موجود است»، را محمول واقعی به حساب می‌آورد.

اوریت ممکن است، با انکار دیدگاه ماینونگی، مدعی شود که «وجود دارد» و «هست» باید مترادف و هم معنی لحاظ شوند. در این صورت می‌توان ادعای اوریت را در دو وضعیت «معنای محدود» و «معنای وسیع» وجود در نظر گرفت. اما، باز هم هر دو وضعیت برای اوریت مشکل‌ساز هستند. در واقع، این ادعا با دو مشکل دست به گریبان است. مشکل اول، منحصر است به وضعیتی که در آن، وجود به معنای وسیع در نظر گرفته می‌شود، و مشکل دوم، هر دو وضعیت را به چالش می‌کشد.

اما مشکلی که دامن‌گیر وضعیت لحاظ وجود در معنای وسیع آن است از این جا ناشی می‌شود که وجود به معنای وسیع آن، از یک طرف، و ترکیبی بودن گزاره‌های وجودی، از طرف دیگر، با یک‌دیگر ناسازگارند. چرا که اگر وجود به معنای وسیع آن لحاظ شود، معلوم نیست چرا گزاره‌هایی هم چون «الف، وجود دارد» اصولاً باید ترکیبی باشند. در واقع، در این وضعیت، همان‌گونه که قبلاً گفته شد، هر چیزی که درباره آن صحبت شود، یا حتی به ذهن خطور کند، واجد وجود به معنای وسیع آن می‌شود. این به آن معناست که وجود، پیشاپیش در هر هویتی و گزاره مربوط به آن لحاظ شده است. بنا بر این، گزاره «الف، وجود دارد» هیچ اطلاع جدیدی درباره الف نمی‌دهد، و بنا بر این، نمی‌تواند با هیچ معیاری گزاره ترکیبی باشد.

۱. این گزاره در واقع شرط (۲-۲) را نیز تأمین می‌کند، چرا که از نظر متافیزیکی ممکن است که گزاره Q صادق ولی گزاره R کاذب باشد.

این مشکل، با زیر سوال بردن شرط (۱) معیارِ اوریت، کل طرح وی را برای ایجاد تمایز بین محمول واقعی و غیر واقعی، و نشان دادن ترکیبی بودن گزاره‌های وجودی، از بین می‌برد. به علاوه، همان‌گونه که در طول مقاله نیز بارها تکرار شد، کانت از وجود، همواره وجودِ واقعی و مستقل از ذهن را اراده می‌کند، و لذا لحاظِ وجود به معنای وسیع آن با سایر آراء کانت قابل جمع نیست.

اما، برای نشان دادن مشکلی که دامن‌گیر هر دو وضعیت، یعنی، وجود به معنای محدود و وجود به معنای وسیع، است، گزارهٔ P را به صورت زیر در نظر بگیرید: «پری‌های دریایی وجود ندارند.» این گزاره به وضوح ترکیبی است، و لذا شرط (۱) اوریت را تأمین می‌کند. گزارهٔ Q ، بنا بر این، خواهد بود: «پری‌های دریایی هستند؛» و گزارهٔ R نیز به این صورت نوشته می‌شود: «پری‌های دریایی هستند که وجود ندارند.» واضح است که گزارهٔ R ، از نگاه فیلسوفان غیر ماینونگی، یک تناقض است، و لذا بالضروره کاذب است، اعم از این که «وجود دارد»، که مترادف با «هست» است، در معنای محدود لحاظ شود یا در معنای وسیع. بنا بر این، در هیچ کدام از این دو وضعیت، گزارهٔ Q مستلزم گزارهٔ R نخواهد بود. چرا که، اگر «وجود دارد» (و هم چنین «هست») در معنای محدود لحاظ شود، در آن صورت، هر چند Q کاذب است، اما به صورت امکانی کاذب است. به عبارت دیگر، هر چند پری‌های دریایی در معنای محدود وجود، وجود ندارند، چنین نیست که وجود آنها در این معنا، یعنی وجود واقعی‌شان منطقاً محال باشد. به بیان دیگر، می‌توان جهان ممکن را فرض کرد که در آن Q صادق باشد. اگر، از طرف دیگر، «وجود دارد» (و هم چنین «هست») در معنای وسیع لحاظ شود، در آن صورت Q به وضوح گزاره‌ای صادق خواهد بود. خلاصه این که، Q یا امکاناً کاذب است (و لذا، امکاناً صادق است) و یا قطعاً صادق است؛ حال آن که R بالضروره کاذب است، یعنی، در هیچ جهان ممکنی صادق نیست. بنا بر این، Q نمی‌تواند مستلزم R باشد. نتیجه این که، محمول «وجود دارد» (و هم چنین «هست») هر دو شرط اوریت را ارضاء می‌کند و لذا باید، برخلاف نظر کانت، محمول واقعی باشد.

اوریت ممکن است اعتراض کند که مثال‌های نقض فوق‌الذکر صرفاً نشان می‌دهند که «وجود ندارد» (یا «نیست») محمول واقعی است. بنا بر این، هر چند، «موجود نیست» در «الف، موجود نیست» محمول واقعی است، اما «موجود است» در «الف، موجود است» محمول واقعی نیست. اما آشکار است که فرض چنین تمایزی بین گزاره‌های سالبه و موجبه وجودی غیر موجه است. اگر محمول «قرمز نیست» در «سیب، قرمز نیست» محمول واقعی

است، در این صورت، محمول «قرمز است» در گزاره «سیب، قرمز است» نیز محمول واقعی است. یعنی، انتظار می‌رود که معیار اوریت بر هر دو نوع گزاره سالبه و موجبه غیروجودی به یکسان اعمال شود. همین طور، در مورد گزاره‌های وجودی نیز انتظار می‌رود معیار بر هر دو نوع گزاره سالبه و موجبه به یکسان اعمال شود. نتیجه این که، اگر بنا به معیار اوریت «وجود ندارد» (یا «نیست») محمول واقعی به حساب می‌آید، لازم است محمول «وجود دارد» (یا «هست») نیز محمول واقعی لحاظ شود.

اگر، علی‌رغم همه این مشکلات، اوریت هم چنان اصرار بورزد که معیار وی شروط لازم و کافی برای تفکیک بین محمول واقعی و محمول غیر واقعی فراهم می‌کند، در آن صورت باید گفت معیار وی کارآمد است مشروط بر این که، اولاً، استلزام ذکر شده در شرط (۲) باید صرفاً به گونه ای تعبیر شود که حاکی از امکان منطقی باشد، نه امکان متافیزیکی؛ ثانیاً، هر گونه تمایز بین «وجود دارد» و «هست» انکار شود؛ ثالثاً، «وجود دارد» (و هم چنین «هست») صرفاً در معنای محدود خود لحاظ شوند؛ رابعاً، گزاره‌های مورد نظر صرفاً از نوع گزاره‌های موجبه (مثل، «الف هست») باشند، و نه گزاره‌های سالبه (مثل، «الف نیست»). اما، آشکار است که چنان معیار ضعیفی با چنان شرایط محدود کننده‌ای به سختی می‌تواند هدف مورد نظر اوریت برای ارائه شروط لازم و کافی جهت تمایز بین محمول‌های واقعی و غیر واقعی را تامین کند، و لذا نمی‌تواند مشکل تناقض در رویکرد کانت را حل نماید.

بعلاوه، حتی اگر معیار اوریت را، با صرف نظر کردن از همه مشکلات فوق، بپذیریم، حداکثر هنرش این است که نشان دهد ممکن است گزاره‌ای ترکیبی باشد، ولی محمول آن غیر واقعی باشد. این معیار، اما، نشان نمی‌دهد چه تفاوتی بین محمول وجود و سایر محمول‌ها است، که اگر اولی محمول واقعی باشد، رابطه افزایشی بین موضوع و محمول، موضوع گزاره را تغییر می‌دهد، و دیگر نمی‌توانیم بگوئیم که «مصادق دقیق مفهوم مورد نظر من وجود دارد»؛^۱ اما، در مورد سایر محمول‌ها، که واقعی هستند، و به همین دلیل، محمول گزاره، مفهوم موضوع را بزرگ‌تر می‌سازد، چنین مشکلی پیش نمی‌آید. این همان «مشکل بیهوده‌گویی» است، که اوریت هیچ راه‌حلی برای آن ارائه نمی‌دهد.

1. Kant A600/B628

نتیجه‌گیری

در این مقاله، با صورت‌بندی گفته‌های کانت، نشان داده شد که رویکرد وی به مسئله وجود، دست‌کم دو نتیجه مشکل‌آفرین، که آنها را «مشکل تناقض» و «مشکل بیهوده‌گویی» نامیدیم، به بار می‌آورد. بعلاوه، نشان دادیم که چگونه راه حل‌های منطقی کمپل و اوریت، که از مهم‌ترین و بهترین راه حل‌های منطقی ارائه شده برای حل دو این مشکل هستند، ناکارآمد و حتی نادرستند. در واقع، همان‌گونه که در مقاله دیگری^۱ نیز نشان داده شده است، همه آنهايي که تلاش کرده‌اند با استناد به انقلاب کپرنیکی کانت، دیدگاه وی را بریده از آراء پیشینیان او و مبتنی بر آراء پسینیان وی تفسیر کنند، در حل این مشکلات ناکام مانده‌اند.

این نتیجه‌گیری، اما، به این معنی نیست که پس، راهی برای حل مشکلات دیدگاه کانت وجود ندارد. در واقع، همان‌گونه که در مقاله دیگری^۲ نشان داده شده است، می‌توان تعبیری منسجم و سازگار از دیدگاه کانت در مورد وجود ارائه داد، مشروط بر اینکه مبانی چنین تعبیری نه آراء فلاسفه متاخر از کانت، و نه رویکرد منطقی مابعد-فرگه‌ای باشد. بلکه روش درست آن است که آراء کانت بر اساس مبانی و دیدگاه‌های فلاسفه مقدم بر وی در مورد وجود، ماهیت، و نوع رابطه بین آن دو تفسیر شود - مبانی‌ای که پیشینه آن به آراء دکارت، گاسندی، سنت‌توماس آکویناس، و مقدم بر همه آنها، فیلسوف بزرگ مسلمان، ابن‌سینا، برمی‌گردد. با مراجعه به مقاله فوق‌الذکر خواننده به روشنی خواهد دید که به تفصیل نشان داده شده است چگونه بر مبانی چارچوب مناسبی که قرن‌ها پیش از کانت، توسط ابن‌سینا ساخته و پرداخته شده است، می‌توان راه حلی رضایت‌بخش برای مشکلات رویکرد کانت به مسئله وجود ارائه کرد. ■

۲. موسوی کریمی، ۱۳۸۹

۱. موسوی کریمی ۱۳۹۲

فهرست منابع:

- ابن سینا، *دانش نامه علایی*، جلد سوم، همدان، دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۸۳.
- سبزواری، حاج ملاهادی، *شرح منظومه* (چاپ سنگی)، قم، مکتبه المصطفوی، ۱۳۵۰.
- فارابی، ابونصر، *رسائل الفارابی: فی المسائل المتفرقه*، حیدرآباد دکن، مجلس دائرة المعارف عثمانی، ۱۳۴۵ ه.ق.
- موسوی کریمی، میرسعید، «برون شدن از نتایج مشکل آفرین رویکرد کانت به مسئله وجود در پرتو حکمت سینوی»، *متافیزیک*، دوره جدید، بهار و تابستان ۱۳۸۹، شماره ۵ و ۶، ص ۳۹-۵۸.
- موسوی کریمی، میرسعید، «احتجاج امانوئل کانت و مکس بلک له نظریه اصالت وجود ملاصدرا»، *خردنامه صدرا*، تابستان ۱۳۹۰، شماره ۶۴، ص ۸۱-۹۸.
- موسوی کریمی، میرسعید، «مسئله وجود، دیدگاه مشکل آفرین کانت و ناکامی رویکرد فرگه‌ای»، *پژوهش های فلسفی-کلامی*، تابستان ۱۳۹۲، شماره ۵۶. در دست انتشار.
- Campbell, Richard, “*Real Predicates and Exists*”, *Mind*, New Series, Vol. 83, No. 329, (Jan. 1974) pp. 95-99.
- Everitt, Nicholas, “*Kant’s Discussion of the Ontological Argument*”, *Kant-Studien*, 1995, 86 (4): 385-405.
- Forgie, J. William, “*Gassendi and Kant on Existence*”, *Journal of the History of Philosophy*, 2007, 45, 4: 511-523.
- Hintikka, J., “*Kant on Existence, Predication, and the Ontological Argument*”, *Dialectica* 1981, Vol. 35, N 1-2, pp. 127-146.
- Jacquette, Dale, *Meinongian Logic: The Semantics of Existence and Nonexistence. Perspectives in Analytical Philosophy 11*, Berlin-New York, de Gruyter, 1996.
- Kant, Immanuel, *Critique of Pure Reason*, translated by N. Kemp

Smith, UK, Palgrave Macmillan, 1929/2003.

Lewis, David, “*Noneism or Allism?*” *Mind* 99, 1990, pp. 23-31.

Meinong, Alexius, “On the Theory of Objects”, In: Chisholm, Roderick M. (ed.), *Realism and the Background of Phenomenology*, Glencoe, Ill., Free Press, 1960, pp. 76-117.

Menzel, Christopher, “Actualism”, *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2008, available at: <http://plato.stanford.edu/entries/actualism/>

Morewedge, Parviz, *The Mystical Philosophy of Avicenna*, Binghamton, Global Publications, 2001.

Morscher, Edgar, “Was Existence Ever a Predicate?” *Grazer Philosophische Studien* 1985/6, 25/26: 269-284.

Paton, H. J., *Kant's Metaphysic of Experience*, London, Allen & Unwin, 1936.

Priest, Graham, *Towards Non-Being: The Logic and Metaphysics of Intentionality*, Oxford, Clarendon, 2005.

Quine, W. V. O., “*On What There Is*”, in: *From a Logical Point of View*, Cambridge: Harvard University Press, 1980, pp. 1-20.

Shaffer, Jerome, “*Existence, Predication, and the Ontological Argument*”, *Mind*, New Series, 1962, Vol. 71, No. 283, pp. 307-325.

Vick, G. R., “*Existence was a Predicate for Kant*”, *Kant-Studien*, 1970, 61. S: 357-371.

Young, J. Michael, “*Kant on Existence*”, *Ratio*, 1976, D 76, 18: 91-106.

Zalta, Edward N., *Intensional Logic and the Metaphysics of Intentionality*, Cambridge, MIT Press, 1988.